



(۲۲)

در همین وقت امیر دوست محمدخان از عبدالغفارخان نماینده انگلیس مقیم مشهد مکتوبی گرفته بود که در آن از عدم اقدام پادشاه ایران در معامله هرات با راطیعثان داده بود امیر دوست محمدخان هر دو مکتوب را بداخل شهر برای سردار سلیمان احمدخان فرستاد تا از رسیدن امداد مأیوس شده شهر را تسلیم کند اما سردار موصوف که شخص غیور و نیکه دانی بود بجای آنکه از این خبرها بهر اس افتاده باشد در جواب امیر این بیت را که تعابیده اعتقاد بر نفس افغانها و توکل شان بر خدا و ضمناً اشاره بطرف بیوفائی دوستان بیگانه و کتایه بسوی نوسل جوئی امیر به اجانب است نوشت و به امیر ارسال کرد جمادی الاول (۱۲۷۸ هـ ق نوامبر ۱۸۶۱ ع) بخدا در کشتی ماگر نباشد گویاش - ما بخدا داریم و ما را بخدا در کار نیست. (۱)

سردار سلطان احمدخان که تن به تقدیر داده بود بمرکتب خود راضی بود اما طبع غیورش اجازه به تسلیم نمیداد و بنابراین فیصله کرد که تا چنان دارد به عزم خود استوار مانده یا یداری افغانی را اثبات نماید از طرف دیگر امیر نیز که همه حیات قرابت پیش نظرش بود درین معرکه بهترین امتحان و وظیفه شناسی را به مقابل احساسات شخصی که از بزرگترین صفات شایهان و بزرگان است عملاً نشان داد. هر گو نفر در عزائم خود علی الرغم مشوره های که بایشان داده میشد استوار ماندند و کار محاصره در وقت بروز برای مصلحتش بن مشکل تر میشد در این بین خانم سردار سلطان احمدخان که نواب بیسکم نام داشت دختر امیر دوست محمد خان و خواهر وزیر اکبر خان و شهزاد شیر علیخان بود در داخل شهر در گزشت و سردار بیغام فرستاد که اگر امیر موافقه کند تا یرت او را به کابلز کاه در خارج شهر نقل دهند امیر موافقه کرد ولی خود از اشتراک در مراسم دفن انگار و روزیه و تنها پسران امیر - به معیت پسران سردار تا بوقت را متابعت کردند. (رجب ۱۲۷۸ هـ ق جنوری ۱۸۶۲ ع) باینقسم محاصره ۸ ماه بطول انجامید و در این وقت خود سردار موصوف هم از بسیار غصه که ناگامی و تسلیم خود را حتمی میدید بتاریخ ۸ رمضان ۱۲۷۸ هـ ق (مارچ ۱۸۶۲ ع) در گزشت اما بقرار وصیت او پسرانش فوت او را مکتوب و چند روز نمشاورا مخفی نیکه داشتند تا اینکه امیر بذریعه جواسیس خویش از داخل شهر اطلاع یافته بیغام فرستاد تا پسران سردار شهر را تسلیم کنند. پسران سردار مرحوم سکندرخان و شهناز خان و عبدالله خان قبول نکرده نپهانمش

(۱) سراج التوار بیخ در جلد اول شرح مفصل این قضیه را نیز داده و بر علاوه کتاب مرکھام تاریخ ایران بابسا کتب دیگر این واقعات را مفصلاً درج کرده اند.

سردار را بیرون کشیدند تا به لوی خان نمش در گنازر گناه دهن شود . چنانچه عبدالله خان یسر خورد سال سردار همراه جنازه از شهر خارج شده ویس از مراسم دفن که با حضور یسران امیر و برخی از رجال در بار صورت گرفت و امیر در آن اشتراک نورزید دو باره بشهر داخل و محاصره را از سر گرفت و هر چند امیر بیغام هاداد و مردم داخل شهر نیز که مقابله را بی نتیجه دیده و صرف درین قدر مدت به احترام سردار سلطان احمد خان مقاومت میکردند ، هر قدر اصرار کردند یسران سردار از مقابله دست نگرفتند و شهنواز خان بجای پدر زمام امور را بدست گرفته به مقابل هجوم هی عساکر امیر که امر یورش را دریافت کرده بودند ، مقاومت میکرد تا اینکه دو ماه دیگر نیز بدین منوال گذشت و مردم هرات باهم مشوره کرده صلاح را در آن دیدند که علی الرغم خواهش شهنواز خان و برادرانش شهر را بکشایند درین کار برخی از سرداران چون میر افضل خان بن پردل خان و غلام محی الدین خان بن کهندل خان که در داخل شهر بودند ، نیز با سران ملی همدمت بودند . اگر چه شهنواز خان این دو سردار را فوری بعد از اطلاع بر عزائم شان از شهر خارج ساخت که نزد امیر رفتند . با هم مردم شهر بتاریخ ۸ ذی الحجه ۱۲۷۸ هـ ق (می ۱۸۶۲ ع) دروازه ها را کشودند و قوای امیر داخل شهر گردیده یسران سردار را نزد امیر رسانیدند . امیر با لطف با آنها پیش آمد کرد . یسران از الزام بر ملامتی آنها را عفو نمود ولی آنها از خود و بد خویش مردانه وار دفاع کرده و زبان به مقابله کشودند و امیر مجبور شد برای احترام مقام سلطنت به نواسه های باغی خود حکم اعدام را جاری نماید لیکن به شفاعت خواهی شهزاده شیرعلی خان که مامای سکه شان بود اعدام ایشان را به حبس تبدیل داد ولی حکومت هرات را به آنها واگزار نکرده شهزاده شیرعلی خان را برای این حکومت نامزد نمود .

لیکن عمر به خود او هم وفا نکرده ، بتاریخ ۲۱ ذی الحجه ۱۲۷۸ هـ ق (۹ جون ۱۸۶۲ ع) یسران ۲۱ سال سلطنت (دوره دوم) به عمر ۷۲ سالگی اثر مرض ضیق النفس و ضعف عمومی که در اوقات محاصره طولانی هرات (۱۰ ماه و پنج روز) دامنگیر او شده بود وفات یافت در حالیکه به آخرین آرزوی خویش که عبارت از اتحاد افغانستان باشد کامیاب شده و نام مجدد و حدت ملی را نیز در نظر تاریخ احراز کرده بود .

محمد مجسن خان دبیر تاریخ فوت او را چنین سروده است :

مجسن سوال کرد زبیر خرد که آه ! تاریخ فوت این شه غازی چنان گرفت ؟

حوری سراز چنان بدر آورد و در جواب ! گفت از امیر جاهد غازی توان گرفت ؟

(۵۱۳۷۸ ق)

باوجود کوائفی که در سطور و فصول بالا نسبت به رویدادهای سلطنت این پادشاه ذکر یافت اگر از نظر وسیع قضاوت تاریخ دیده شود و احساسات یکطرف گزاشته شود میتوان گفت که امیر دوست محمد خان بعد از احمد شاه درانی بزرگترین سلاطین این عصر افغانستان بشمار رفته و خدمت بزرگی که عبارت از خاتمه دادن به دوره مابوک الطوائفی مجدد افغانستان یسران از انقراض شاهنشاهی سدوزانی و تاسیس سلطنت کوچک ولی منظم افغانستان جدید باشد انجام داده است که این کار سائر نارسائی های دوره پادشاهی او را تحت الشعاع قرار داده احترام او را از این حیث بر اولاد آینده وطن واجب میگرداند .

فصل بیست و یکم

نظری به طرز اداره امیر دوست محمدخان

اکنون که در ضمن شرح واقعات مختلف و مطالب پیچیده تاریخ روی کار آمدن خاندان محمدزائی بجای خانواده سدوزائی و پیشرفت تدریجی امیر دوست محمد خان را به مقابله برادران و سایر رقبا پیش در اداره امور افغانستان تا اندازه توضیح نمودیم و هم رویداد های سلطنت این پادشاه ویلان و حدت ملی را که تعقیب میکرد بسایر کامیابی بطی او بیان نمودیم لازم است نظری به طرز اداره و چگونگی سلطنت این پادشاه که اولین پادشاه خاندان محمدزائی و مجدد سلطنت افغانستان بعد از انقراض امیراطوری سدوزائی است نیز بیافکنیم تا خواننده گان این اثر اقلاً یک منگور قاجالی نسبت به اوضاع اداری و اجتماعی افغانستان در آغاز سلطنت محمدزائی ها پیش خود قائم کرده بتوانند وهم تاریخچه ما تا اندازه شکل تکمیل را به خود بگیرند. زیرا تا این وقت صرف واقعات سیاسی را مورد بحث قرار داده و کمتر با اوضاع داخلی و رویداد های دربار و غیره مسائل اجتماعی افغانستان در این عصر تماس کرده ایم در این قسمت اگر چه وسائل و منابع خیلی محدود است با هم نگارنده سعی کرده است تا از فجوای واقعات تاریخی چسته چسته وهم از برخی ماخذ دیگر (۱) معلوماتی نسبت به اوضاع داخلی سلطنت امیر دوست محمد خان و حالات اجتماعی افغانستان در این عصر فراهم و بطور خلاصه تقدیم خواننده گان بدارد اما شک نیست که این معلومات به هیچ صورت مکمل گفته نمیشوند و بطوریکه در تاریخ های مکمل عصری مروج است این مختصر را معرفی (عصر) نمیتوان گفت صرف یک مدخل و فتح باب را در این قسمت نشان میدهد زیرا در تاریخ های مکمل از ادبیات و سایر فنون و غیره خصوصیت هر عصر نیز صحبت و عرض معلومات میشود در حالیکه نگارنده فعلاً از این قسمت ها خود را معذور دانسته از هر باب اگر یک جمله هم بدست آید و راجع است بقسم نوشته و برای یاد داشت تقدیم میدارد.

رتال جامع علوم انسانی

سلطنت یابتر بگورنیم زمامداری امیر دوست محمدخان اگر چه یک عرصه طولانی تقریباً نیم قرن را از کوری وزیر فتح خان مرحوم تا فتح هرات در بر گرفته است، اما از نقطه نظر اداری و غیره خصوصیات مملکت داری عصر زمامداری امیر موصوف را فقط از آغاز سلطنت دومش (۱۸۴۲ ع ۱۲۵۹ ه ق) یعنی مدت بیست و یکسال اخیر میتوان حساب کرد چه دوره ماقبل از آن قسماً به حکومت های مجلی از قبیل غزنی و کوهستان، کوهات و هشتنفر سپری شده و قسمت باقی مانده در تحت اسم وزیر و سردار بدون اقتدار و شوکت پادشاهی گذشته است و فقط در سه سال اخیر که لقب امیر را بخود گرفته بود (۱۸۳۶-۱۸۴۹ ع - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۵ ه ق) آنها عملاً کدام تغییری را در موقعیت امیر نسبت بر مان سرداری او نه از نقطه نظر سلطه و اعتبار شخصی و نه از نقطه نظر شوکت پادشاهی و طرز اداره و وساعه نفوذ افاده نمیکرد، بنا بر آن مراد

(۱) درن قسمت علاوه بر سراج التواریخ از مکتب ذیل نیز استفاده بعمل آمده است
 موهن لال حیات امیر دوست محمدخان - الایس پامیر یس - عروج پسر کرانی ها - معین
 افغانستان و غیره و غیره .

از عصر سلطنت امیر دوست محمد خان به مفهومی که مورد توجه ما میباشد همان بست و یکسال اخیر یعنی سلطنت دوم پادشاه موصوف میباشد که مملکت نسبتاً آرام و سلطنت او یابدار و نفوذش مستدام بود اما در این عصر نیز امیر دوست محمد خان با نخواست و با اینکه نتوانست برای سلطنت خود کدام شان و شوکتی را از روی نمونه اسلاف خویش از قبیل شاهان سدرزانی حتی شاه شجاع فائیل شود و با اینکه در اوقات اخیر هندوستان را مفصلاً سیاحت و ترفیحات مدنی و شان و شوکت انگلیس ها و سکه ها و دیگر راجگان هند را معاینه کرده بود لیکن برای تطبیق و اخذ و اقتباس آن نه تنها در اوایل سلطنت خود بلکه تا اخیر آن کدام اقدام حقیقی و اساسی بعمل نیاورد . بلکه در بار او از اول تا آخر شال یک جرگه افغانی را ارائه نمیکرد و از ضبط و ربط و شان و شوکت شاهان عاری بود و همین قسم طرز و اداره او منتهای بساطت را نشان میداد و کدام تشکیلات حقیقی برای اداره امور در آن دیده نمیشد . شخص امیر مطلق العنان و در همه امور مقتدر بود حتی به پسران خویش نیز صلاحیتی را که بسته به امور مهم مملکت باشد قایل نمیشد چنانچه بقرار بیان سراج التواریخ وقتی که سردار عبدالرحمن خان (امیر عبدالرحمن خان) حکومت نیشترغان را بر اثر پدر خود شهزاده محمد افضل خان داشت مبلغی به ملازمین خود بخشیده بود امیر که اطلاع یافت آنرا منظور نسکرد و امر باز گشت داد . روی هم رفته میتوان گفت که امیر دوست محمد خان در اقتدار سلطنت کسی را با خود شریک نینساخت ولی با هم مجلس و دربار او یک مجلس و جرگه ملی بوده بیشتر از اقتدار و سلطه سلطنت از بزرگی قومی کار میگرفت و خود را کلان قوم و رئیس ملت میشناخت و حقیقتاً هم در اثر یک عمر اشتراک در مسائل ملی و سر نوشت مملکت که از طفلی در تحت اثر برادرش وزیر قبیچ خان مرحوم و سپس در تحت نظر برادر دومش محمد عظیم خان به آن مشغول و متهمک بود و بعد از آن خودش بالاستقلال در امور مملکتی بطور لاینقطع دخیل و دروهای مختلف و تمیز را بازی میگرد . بالاخره در اثر مجامعات به مقابل بیگانگان و اشتراک در غم و شادی ملت و پیشرفت سن و عقل و تحصیل تجارب و تماس و روشناسی با خلق ، یک حیثیت بزرگی و بزرگی را کسب کرده بود که در سلطنت دوم تمام ملت افغانستان بلا استثنی روحاً با او تسلیم و انقیاد داشتند و او نیز همین موقعیت معنوی خود را اساس قرار داده و بجای اینکه بر ملت از طریق قوه و سلطه سلطنت اجرای نفوذ کند ، از راه بزرگی و کلانی بر آنها حکمرانی مینمود و شاید از همین جهت بوده باشد که هیچگاه حاضر نشد که درباری مثل دربار های باشوکت و پرضبط و ربط دیگرسلاطین که بازندگی ملت و روحیات آنها کاملاً مخالف بود ، تشکیل و شکوه و دبده شاهی را از دیگر سلاطینی که به ملت های خود از راه رعب و تحکم حکمرانی میکنند ، در مملکتی که شاه مثل قوه و غلبه نه بلکه صرفی کلان قوم و رئیس ملت شناخته میشود ، اقتباس نماید .

بهر حال دربار امیر دوست محمد خان یکسک دربار نهایت ساده و بی پیرایه بوده است و همین قسم طرز اداره او نیز بیشتر از روحیات و رسوم باستانی ملت اخذ شده بود . و از این لحاظ کدام سیستم مخصوصی را ارائه نمیکرد ، و تنها اسمی که بتوان برای آن فائیل شد و از آن خوانندگان داخلی ما استنباط مطالب کرده بتواند نسیمه (او اوسی) خواهد بود که یک مفکوره مجمل نسبت به طرز اداره و دربار امیر موصوف داده خواهد توانست .

نسبت باینکه این طرز اداره مطابق روحیات ملت بود شکی نداریم و اسی در قسمت اینسکه امیر در تمام دوره سلطنت دوم خودغیر از قسمت اداره سیاسی و امنیت داخلی و وحدت ملی ، در شعب عمرانی ، و اقتصادی و عرفانی و مدنی کدام پیلان واضیح نداشته است ، این يك امر قابل تاسف میباشد . اگر چه كلان ترین دلیل آن هم عبارت از انهماك فكري امیر بسوی مسائل درجه اول فوق بالخاصه ، پیلان توحید ملی بوده است كه و افعلاً عذر معقول بشمار میرود . و بر علاوه این را هم باید در نظر گرفت كه امیر بعد از يك دوره خانه جنگی و جنگك های خارجی متجاوز از نیم قرن كه همه امور مملكت داری بر هم و حالت ملوك الطوائفی دوباره برقرار و بزرگان قوم از دادن مالیه بحكومت مرکزی مرفوع القلم بودند ، روی كار آمد و این مسائل هم با فقر مالی باو موقع تطبیق کدام پیلان اساسی را نمیداد . معین این مسئله غیر قابل انكار است كه امیر دوست محمد نان شخصاً نیز درین عرصه كه کدام پیلان معین و مشخص برای عمران مملكت از روی مشاهدات خود در خارج و با اینسكه چشمش باوضاع دنیا آشنا شده بود ، نداشته است و بنا بران هیچك اثر و آبدۀ كه از عصر این پادشاه نمایندگی كند ، در افغانستان دیده نمیشود و این چیز است كه برای يك حكومت طولانی بیست ساله غیر قابل قیاس و تقریباً بیسابقه میباشد . شاید امیر فكر داشته است كه پس از صورت دادن نقشۀ اتحاد ملی ، دوره دوم سلطنت او برای عمران مملكت تخصیص داده شود مگر این مسئله هم ثابت نبوده ، و هیچك نشانی همچو يك نقشه نیز دوره اول سلطنت او گواهی این فرض را نمیدهد .

بهر کیف با كمال تاسف در عصر امیر دوست محمد خان مرحوم به هیچك حرکت فكري بر نمیخوریم و مجبوریم عصر این پادشاه بزرگ را از نقطه نظر معارف و صنایع يك دوره تاریك و يك عصر قنوت بشناسیم و در بار امیر را برخلاف دیگر شاهان افغان از احمد شاه کبیر گرفته تا تیمور شاه و حتی شاه شجاع معاصر او يك دیوان خشك و بیخبری از قلم بدانیم . البته چند شاعری كه درین عصر زیست داشته اند - دارای قریحه فطری بوده و پرورش دربار درغلیان ملکه ذاتی آنها گه گاه غزل و غزلها نداشتند است در حالیکه در بارهای کوچک تر برادران امیر و برادرزاده گان او چون دربار قندهار كه با ادب دوسنی و ادب پروری مهردل خان متخلص به مشرقی درین عصر تبارز میکنند و یا در بار سلطان احمد خان والی هرات كه وجود خود آن سردار علم دوست و ادب پرور در آن جلب نظر مینماید نسبت به دربار امیر ازین رهگذر ها غنی تر و روشن تر بوده است .

و فتیكه ازین قسمت ها بگذریم نخست برای معلوم كردن شخصیت این قهرمان كه قهرمان درجه اول این اثر شناخته میشود ، باید کمی از حالات شخصی او نیز معلومات عرض نمائیم . اگر چه قسمت كلی سوانح امیر در ضمن فصول گذشته بیان شده ، و قسمت كلی باقی مانده خواهد بود ، لیكن بهر حال اینك سعتری چند را جمع به حالات اولیه و تعلیمات و خلق و ذات او در اینجا تذكار مینمائیم :

مختصر سوانح امیر دوست محمد خان : امیر نامبرده در ۸ جمادی الاول ۱۲۰۷ ق (۱۷۹۲ ع) در قندهار پیدا شده و زمانیکه ۸ ساله بود پدرش پاینده محمد خان از طرف زمان شاه بقتل رسید و برادرانش بر او گذه شدند . دوست محمد خان بانفی برادر خور دسکه خود امیر محمد خان

وخواهرش و فایزگم (خانم شاه شجاع) و مادر مددخان به محال معروف (از نوابح قلات غلزانی)
 بمعیت پسران کاکا کیش اعزام شده در اینجا مطابق رسم افغانی که بیوه یک برادر را
 برادر دیگر و یا پسر عم میگیرد . عبدالمجید خان پسر رحیمداد خان (برادر کلان
 پاینده خان) و السده دوست محمد خان را که از مردم جوانشیر بود به حیاله نکاح
 خود در آورد زمانیکه فتح خان برادر بزرگش بمعیت محمود شاه به قندهار حمله کرد
 دوست محمد خان ۱۱ سال عمر داشت فتح خان (محمد) نام یکی از منسوبین خود را به
 سرپرستی او مقرر و از معروف به قندهار جلبش نمود و در این وقت بود که دوست محمدخان
 سواد خوانی خود را تکمیل کرد . فتح خان موقعیکه جانب کابل حرکت میکرد
 دوست محمد خان را که ۱۲ سال عمر داشت با خود همراه ساخت و خدمت حضور خود را
 باو گذاشت که همواره در حضورش حاضر و او امر او را به اطرافیان میرساند . و طوری
 باین وظیفه عشق و علاقه نشان میداد که باوجود طفلی شب ها تا نیمه شب که برادرش مشغول
 وظایف خود بود ، بیدار می ماند ، از این پس دوست محمد خان همواره با برادر میبود
 و حتی در جنگ ها نیز با او اشتراک می ورزید . فتح خان علاقه مخصوصی باین برادر خویش
 داشت . چون استعداد خاصی را در او مشاهده میکرد در تربیه اش جهد زیاد بخرج میداد
 و چون حضور خود را بهترین مدرسه تربیت رجال رزمی و اداری میدانست او را لحظه از خود
 دور نمی ساخت . در سن ۱۴ سالگی دوست محمد خان جوان دلیر و هوشیاری بار آمده بود ،
 و در سن ۱۶ سالگی بحیث قوماندان گارد شخصی برادر و وظائف حفاظت فتح خان را که
 بسبب ماجراجویی هایش حیات او همیشه در خطر و طرف اوطان های مختلفه قرار داشت بدوش
 گرفت و چنانچه شرح رفت در مقابل دسائس شهزاده قیصر و احمدخان نورزائی کامیاب شد .
 و در ۱۸ سالگی قیامت فشیون تحت اثر برادر خویش را بکف گرفت و در جنگها بسبب
 به مقابل شاه شجاع ، شهزاده قیصر ، شهزاده کامران بعمل می آمد ، در صف اول اخذ
 موقع میکرد و تدبیر او نیز مثل شجاعش در جنگ ها ثابت و صائب بود و طوری اطمینان
 و اعتماد برادر را جلب کرده بود ، که سرنوشت مجازبات را کاملاً بکف او میکشاست
 و به مشوره او رفتار میکرد در موقع پادشاهی دوم شاه محمود در سال ۱۸۱۰ ع (۱۲۳۵ هـ ق)
 دوست محمد خان به عمر (۱۸) سالگی برای بار اول در امور مملکت داری دست یافت
 و شاه محمود او را بدربار خود پذیرفته و بحیث پیشکار فتح خان و نائب او موقع داد . از آن
 پس دوست محمد خان همواره چه در سفر و چه در حضر با وزیر فتح خان همراه بود و در تمام
 مجازبات و وظیفه سرلشکری را بعهده داشت ، و اغلب مجازبات را فتح کرده شهرت بزرگی
 بحیث یک قوماندان لائق و شجاع حاصل نمود تا آنکه در سفر هرات بسبب بی حرمتی که
 از او نسبت به رقیه بیگم دختر شاه محمود با اخذ جواهرات او ، بظهور پیوست
 فتح خان از او رنجیده و لازم دانست که برای تسکین خاطر شاه و خاندان شاهی او را برای
 مدتی از خود دور سازد و همان بود که دوست محمد خان در سال ۱۸۱۷ ع (۱۲۳۴ هـ ق)
 از هرات به کشمیر نزد برادر دیگر خود سردار محمد اعظم خان رفت و او هم به امر
 مسکتوب فتح خان وی را تحت مراقبت قرار داد ، اما همینکه از کوری وزیر فتح خان
 بدست کامران شنید فوری از کشمیر بطرف پشاور آمد و طوری که در فصول بالا مفصل

از نظر خوانندگان گرامی گزارش یافت از این وقت عملیات مستقلاً او آغاز و باروی کار آوردن سلطان علی شاه برای اولین بار خود را وزیر او قرار داد ، و این قسم گویا مدعی و جانشین فتح خان گردید و با شکست دادن به محمود و کامران نام و شهرت بزرگی را حاصل کرد ، و از این پس هیچگاه حاضر نشد که در تحت اثر دیگر برادران خویش که آنها را در تدبیر و شجاعت و ایافت حتی تجربه و استحقاق از خود برتر نمیدانست ، کار کند و از همین وقت است که مجارده دوست محمد خان برای احراز مقام قیادت خاندان و حتی اشغال سلطنت آغاز یافت و این دور مدت تقریباً ۳۰ سال دوام کرد تا در خلال آن اول سرداری کابل را در سال ۱۸۲۷ ع (۱۳۴۳ هـ ق) و سپس امارت کابل را در سال ۱۸۲۶ ع (۱۲۵۲ هـ ق) حاصل نمود و بالاخره در سلطنت دوم خود به سال ۱۸۴۹ ع (۱۲۶۵ هـ ق) لایات ماورای هندوکش و را تابع و در (۱۸۵۵ ع ۱۲۶۲ هـ ق) قندهار و در سال ۱۸۶۳ ع (۱۲۷۸ هـ ق) هرات را الحاق و این قسم وحدت ملی را در افغانستان تا مین و نقشه بزرگ سلطنت خود را تکمیل نمود .

تعلیمات امیر : امیر دوست محمد خان بعد از آن که در طفلی سواد خوانی ابتدائی را فرا گرفته بود ، به سبب مشغولیت در معاربات و سفرهای لاینقطع بیشتر فرصت تحصیل را نیافته و بطوریکه « و هن لال مورخ عصر امیر موصوف مینگارند » پس از آنکه سردار کابل شد و نسبتاً فرصتی برای تحصیل یافت و از طرف دیگر امور مملکت داری ایجاب نمود که هر طور هست تحصیلات خود را تکمیل کند ، جداً داخل تحصیل شده و با اینکه سنش متقاضی نبود هم فرصت برای او کمتر میسر میشد ، سر از نو تعلیمات خود را نزد نایب امیر محمد آخندزاده که يك تن از علمای جيد آن وقت بود ، آغاز کرد ، و علوم متداول آن عصر را در ضمن کارهای مملکت و ضبط و ربط امور حربی و سیاسی فرا گرفت و قسمیکه موهن لال از زبان علمای آن زمان و در ضمن صحبت های که خودش با امیر موصوف بعمل آورده استنباط و تصدیق میکنند ، معلومات امیر در قسمت تاریخ قدیم و جدید و حکایات و ضروب الامثال متمرکز بوده بر علاوه در علم دین خصوصاً قرآن و احادیث و فقه و معلومات وسیع داشت ، اما گذشته از این قسمیکه معاصرین او از داخلی و خارجی تصدیق کرده اند امیر در امور مملکت داری و طرز اداره ممالک مختلفه اطلاعات مخصوص را مالک بود ، مسافرت هایش در داخل و خارج خصوصاً در دوره دوم سلطنتش بعد از سفر بخارا و هند که در این عرصه بیشتر مطالعه کرده بود ، استعداد و علم او را خیلی ترقی داده بود بطوریکه در هر موضوعی که داخل میشد طرف را از وسعت معلومات و آمادگی فکر و فصاحت زبان و قوت منطق خود حیران و مجذوب و قانع میکردانید بر علاوه در زبان دانی بدلولائی را مالک بود ، اضافه از زبان فارسی زبان پشتو ، ترکی ، اردو پنجابی ، کشمیری را نیز میدانست و پروانی مکالمه میکرد و در بعضی از این زبان ها نوشته هم میتوانست .

خلق و ذات امیر : امیر شخص ذهین و سریع الانتغالی بود - با وصف این طبع آرام و سنجیده داشت در مجلس شخص هوشیار و محتاط و در میدان جنگ قوماندها دلیر و بی پروانی بود .

چود و سخای زیاد نداشت و از همین جهت مردم را بسیار جالب کرده نمیتوانست اعتماد هم بکس چندان نمیکرد ولو پسرش میبود از این جهت کارهای مهم را بکس نمیکنداشت حلم او بقدری بود که در تمام دوره سلطنتش رعایا با بسیار جرئت با او پیش آمد میکردند ، و امیر با تحمل و خون سردی با ایشان جواب میداد منقول است که یکبار يك زن از رعایا دامن لباسش را محکم گرفت - امیر که بر اسب سوار بود بدون اینکه خشونت نشان بدهد ، از اسب فرود

آمدوبه ملائمت علی استغاثه اش را جویرا شدوتا اورا فائز ساخت دوباره براسپ سوار ننگشت همین قسم بردباری امیر ازین ننگنه خوبتر ظاهر میشود که در تمام مدت ۲۵ سال حکممداری او هیچیک ازرقبای فراوان خویش را که بدستش افتاده بود بقتل نرسانیده با همه شان مسامحه میکرد و عفو و گذشت در او خیلی ثقلیه داشت و همینکه طرف مقابل از در مددت پیش میامد و با اینکه در جنگ مغلوب شده میبود از طرف امیر کاملاً عفو میبگشت و از همین افراط در عفو بود که بسا از برادرزاده گانش چندین بار بی وریزیده و سپس باور جمع کرده و بدر بار او ملحق و پذیرفته میشدند - امیر شخص جاه طلب بود لیکن در اقدامات خود تردد بخرج میداد یعنی اقدام میبکرد اما نیمه و جرئت قدمهای قطعی را نداشت و این یکی از عیب های مهم بود که در سیاست خارجی امیر بیشتر تاثیر داشته و نتایج ناگواری بار می آورد . چنانچه - ناگامی لشکر کشی های او بمقابل سکاها برای استرداد پشاور، و الحاق قندهار و غیره عموماً معلول همین عدم فیصله قطعی بوده است . با هم از نقطه نظر سیاسی امیر رأی دور بینی داشت و قضایا را خوب میسنجید و اگر فرصت بدست می آورد پلان های خوبی طرح میبکرد . به نانی و تدبیر عملی مینمود ، ولی هر گاه وضعی واقع میشد کاری کرده نمیتوانست رویهم رفته امیر از تمام جهات یک شخص سیاسی بود و در مقابل مقاصد سیاسی هر چیز را مذاکره کرده میتواند بهر حال انکار نمیتوان کرد که امیر دوست محمد خان از حیث خلق و ذات شخص لائقی و شاید از لایق ترین افراد خاندان خود بوده است .

طرز اداره امیر در بالا گفتیم که اداره امیر بصورت حکومت مطلقه بود . و این تعجبی ندارد زیرا در آن عصر تمام شاهان و زمامداران مملکت همایه افغانستان سلاطین مطلق العنان بودند - اما خصوصیتی که ازین لحاظ طرز حکمرانی امیر ارائه میکند اینست که امیر حتی به پسران خویش که تمام ولایات مملکت را بکف داشتند نیز صلاحیتی قائل نشده امور مهمه را کاملاً به زب خود گرفته بودند . پسران امیر که حکومت ولایات را داشتند ، حیثیت حکام را دارا بوده از عایدات منطقه خود در نزد امیر مشغول بودند ، و غیر از یک قسمت که مصرف آن به تجویز خود ایشان گمارفته شده بود بقی را بایست بفرزانه مرکزی ارسال و قسمتی را هم صرف عساکر یک هر یک از شهزاده گان در ولایات منسوبه شان تشکیل یافته بود . میگردند . بنابراین اینکه امیر دوست محمد خان به پسران خود ولایات مملکت را بحدی قبول و جا گیر داده باشد صحت ندارد اما شک نیست که سیاست امیر موصوف این بود که ولایات را از پسران خود که برانها اعتماد نداشت گرفته و به پسران خود تفویض نماید در جمعه پسران موصوف نیز کسانی که در اداره و عمران و ترقی ولایت خود جدیدی کرده باشند کم اند تنها محمد افضل خان حکمران ولایات شمالی در ننگنه بل اساس یک شهر جدید را بصورت ابتدائی گذاشته بود (۱) که اگر چه از روی نقشه صحیحی نبود ولی باز هم یک اقدام قابل قدر گفته میشود . همین قسم در تریبه عسکر بنگمک پسر خود عبدالرحمن خان (امیر عبدالرحمن خان) بیش از سایرین کامیابی حاصل کرده بود دیگران در عمران و آبادی ولایات خویش کمتر توجه داشته ثروت های اندوخته شده را برای شخص خود ذخیره میگردند .

(باقی دارد) سید قاسم رشتیا

(۱) سردار محمد اکبر خان هم در جلال آباد اساس برخی عمارات را گذاشته بود که متأسفانه پسر نرسید و یک پانچ او که بعدها بنام برادرش غلام حیدر خن مشهور شده تا کنون باقی است